



۲۰۱۹۴۱۶:
عبدالاحد، محمد
مفتاح العاشقين
/ باهتمام محمد عبدالاحد
دهلی: مطبع محتبائی، ۱۳۰۹ ق. = ۱۳۷۱.
۲۸ ص.
فارسی
این کتاب شامل ملفوظات نصیرالدین محمود چراغ دهلوی
است

شماره کتابشناسی ملی
سر شناسه
موضوع اصلی
نام نخستین پدیدآور
وضعیت نشر و پخش و غیره
مشخصات ظاهری
زبان اثر
یادداشت‌های کلی
یادداشت‌های مربوط به ویراست و تاریخچه... چاپ سنگی

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
الذي كنا لنهتدي لہ

احمد شری علی حسناء کہ دیرین خدی تو مان ملو غنا حضرت سراج الاولیاء نصیر الحق و الدین سر
الموسوم بہ

۵۳۷۹۶

مشباح العارفين
سقدین ۱۳۰۹



باہتمام جناب مولوی محمد عبدالاحد المصطفیٰ تصنیف تمام و تنقیح مالا کلام
ماہ ذیحجہ ۱۳۰۹ھ

در مطبعہ انبیا علی مطبوع گردید

بافتاح

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين والصلوة والسلام على رسول الله وآله وصحبه
 يدان استحك الله تعالى في الدين كما اين جواهر اسرار دين زدها بر افوار پروردگار دان
 متبركه كعدة الابار قدوة الاخبار ملك السالكين برهان العاشقين ختم المشايخ نصير الحق والدين
 متع الله المسلمين بطول حياته وبقائه دعا گوے فقير محب الله خواند چند كه اذن سراج الانبياء
 مي شنيد درين اوراق چند آنرا كه نام دے مفتاح العاشقين است در قلم مي آرد
 مشتمل بر ده مجلس است بر توفيق الله تعالى

مجلس اول - در بيان پير و مرید مجلس و هم در بيان توبه و جزا آن مجلس سوم
 در بيان مشغولي مجلس چهارم در بيان فرض دائمی و بيان ذكر خفی و جلی و ما هیئت آن
 مجلس پنجم در بيان اوقات نماز فرض و نفل و اور لو جزا آن مجلس ششم
 در بيان تلاوت قرآن و یاد گرفتن آن مجلس هفتم در بيان محبت و جزا آن مجلس
 هشتم در بيان سماع و جزا آن مجلس نهم در بيان انضیلت و اذن طعام
 مجلس دهم در بيان ترك دنیا و جزا آن الحمد لله على ذلك - امر فذكه این شكسته بخت
 خواجه بنده نواند پیوست و بشرف ارادت مشرف شد و مجلس خواجه بیان شجره طریقه افتاده بود
 بر لفظ مبارک رانده بختی که از رسول مقبول صلی الله علیه وسلم و از خواجهگان بایه پیاپی بهار رسید

و آن بدین تفصیل است منہم بندگی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم منہم امیر المؤمنین
 علی ابن ابیطالب منہم خواجه حسن بصری رحمة الله منہم شیخ الاسلام خواجه مخدوم نصیر الدین
 چرخ دہلوی قدس المد سرہ العزیز و صلی الله علی خیر خلقه محمد وآله و اصحابہ اجمعین - ابوالعزیزان
 خواجه بنده نواز بیان این شجره تمام فرمودند و رو سوے دعا گوے کردند دعا گوے روے نیاز
 بر زمین آورد فرمودند اسے در ویش چه نام داری بنده را این بیت یاد آرد -

بنده را نام خویش تن بودید هر چه بار القاب کن انهم

بر لفظ مبارک رانده وی را اینچنین می باید بود - الحمد لله على ذلك

مجلس اول - در بیان پير و مرید افتاده بود دولت پا بس صلی شد مولانا محمد ساوی
 مولانا منہج الدین و مولانا بدر الدین رحمة الله علیہم اجمعین و غیر زبان دیگر بخدمت حاضر بودند بر لفظ
 مبارک رانده که اسے در ویش در راه مملوک پیر آنرا گویند که اورا تصرف در باطن مرید باشد و بر لفظ
 دهر لجه مشکلات غایب و باطن اورا جمع کرده تواند یافتینه باطن را صاف کردن تواند اگر اینچنین کرد
 و بوده باشد اورا پیر طریقت باید گفت و گرنه هیچ بعد از آن فرمودند که مرید صادق آن را گویند
 که آنچه پیر فرماید آن کند و آنچه نماید آن بیند و همه اوقات پیر را بر احوال خود حاضر و ناظر بیند و داند
 و آنچه اندیشه نیک و بد در دل بگذرد باید که به پیش پیر عرض نماید با اصلاح و فساد که درو باشد
 پیر اورا تربیت کند و اگر مباد و در دل مرید یک ذره غیر از پیر باشد اورا مرید صادق نباید گفت
 بعد از آن هم درین محل خواجه بنده نواز بر لفظ مبارک رانده که اسے در ویش چون این در ویش
 یعنی دعا گوئی و داخل حال بخدمت سلطان المشايخ شیخ نظام الحق و الدین قدس المد سرہ العزیز
 ارادت آورد و قتی در مجلس حاضر بودم سخن در مریدی میرفت - خواجه ادام الله برکاته بر لفظ مبارک
 رانده چنانچه می دان را میباید که میان درویشان و غیر زبان مولانا نصیر الدین محمود روشن صلاحیت
 خوب وارد الحمد لله على ذلك بزرگی سے فرماید

میان اہل ارادت نظر بہ پیر آمد - نہ نہیے روش کہ درین راه بنظر آمد

ضمیر روشن او هر چه کرد و عالم
نزد اهل دلائل جمله حق پذیر آمد

بعد از آن بهرین محل آمد فرمود که من العاشقین می نویسد که مرید بر دو طریق است یکی رسمی و دوم حقیقی رسمی او را گویند که پیر او را تلقین کند که دیده نا دیده کنی و شنیده ناشنیده باشی و بر سنت و جماعت حاضر باشی و حقیقی آنرا گویند که پیر او را تلقین آورد و بگوید که تو در سفر و حضر همراه محبت من باشی یا من همراه تو باشم بعد از آن بر لفظ مبارک راند که شرط مرید حقیقی دیگر آنست که این سه غسل را ملازم گیرد تا او را مرید حقیقی توان گفت - اول غسل شریعت - دوم غسل طریقت - سوم غسل حقیقت - پس غسل شریعت تن خود را پاک کردن از جنابت است و غسل طریقت تجردی اختیار کردن است و غسل حقیقت توبه باطن کردن است بعد از آن بهرین محل فرمود که شرط مرید حقیقی دیگر آنست که آنچه پیر گوید مرید را باید که در حال ایمان آورد و بدان شک نیارد زیرا که پیر مشاطه مرید است هر چه خواهد گفت از برای کمالیت مرید خواهد گفت بعد از آن بهرین محل این حکایت بر لفظ مبارک راند که دقتی یک کس پیش شیخ شبلی آمد و گفت که برای بیعت آمده ام اگر شیخ قبول کند خواهد شبلی گفت بیکی خردارادت تو قبل کنم آنچه می فرایم تو همان کنی مرید گفت همان کنم - خواجه فرمود تو کلمه چگونه می گوئی - گفت لا اله الا الله محمد رسول الله - خواجه شبلی گفت هم چنین بگو لا اله الا الله شبلی رسول الله مرید اعتقاد درست داشت بر نور هم چنین گفت بعد از آن خواجه شبلی فرمود که العزیز شبلی یکی از چاکران کینه آنحضرت است رسول صلی الله علیه و سلم رسول خدا همون است من اعتقاد ترا استخوان میگردم بعد از آن سخن در اعتقاد بیان سجده افتاد بر لفظ مبارک راند که سجده غیر حق سبحانه تعالی روا نیست - چنانچه رسول صلی الله علیه و سلم میفرماید من سجد لخبیر الله فقد کفر - یعنی هر که سجده غیر حق تعالی کند تحقیق کافر گردد - خود با لسانها اما سجده اتمان پیشین را مستحب بود که مادر و پدر و استاد و پیر را و سلاطین را سجده میکردند چون وقت حضرت رسالت پناه رسید استیجاب سجده رفت مباح ماند چنانچه روزه ایام میض که پیش از آن فرض بوده است در وقت رسالت پناه ایام میض را فرضیت نماند اما استیجاباتی ماند

چون استیجاب سجده رفت مباح ماند و بدین سجده کسی کافر نگردد

مجلس دوم - سخن در بیان توبه افتاده بود دولت پاپوس حاصل آمد و لا اله الا الله العزیز و مولانا بدر الدین قدس الله سره العزیز و عزیزان دیگر بخدمت حاضر بودند بر لفظ مبارک راند اے درویش توبه بهتر و فاضل تر آن باشد که تائب چون توبه کند باید که بعد از آن اگر در معصیت گردد تا توبه او درست آید و اگر اینچنین توبه نکند توبه او درست نباشد بعد از آن بهرین محل فرمود که در راه سلوک توبه درست آن بود که تائب چون توبه کند دلیل قوی اوان است که اگر خاک در دست گیرد و در گرد چنانچه می آرد که چون شیخ الاسلام خواجه فیصل عیاض قدس الله سره تائب شد پس ترک کرد از آن رخت اشیای خلق که در راه زنی بسنده بود بر کسی که اسباب خود را می طلبید و او را می داد از آن کس خوشنودی میطلبید چنانچه در میان ایشان یک نفر جهودی بود هیچ نوعی خوشنودی نمی شد خواجه از معذرت نکرد الغرض جهودی ردی سوی خواجه کرد و گفت اگر از زیر پاهای پشت خود مرا یک مشت خاک زربهری می آرد تو خوشنود شوم خواجه بر فور دست زیر پاهای پشت کرد و دشت از بیرون آورده او را بداد جهودی چون این را معاشقه کرد و دید بر فور ایمان آورد و مسلمان گردید و گفت که در توبه تائب آمد - پس خاصیت ادا آن بود که در دست خاک گیرد و در گرد بعد از آن بهرین محل فرمود که اے درویش شنیده ام از زبان دربار سلطان شیخ نظام الحق والدین قدس الله سره العزیز که توبه شش نوع است - اول توبه زبان است دوم توبه چشم است سوم توبه گوش است چهارم توبه دست است پنجم توبه پا است ششم توبه نفس است - بعد از آن فرمود که اے درویش بدانکه اول توبه زبان است که مردم توبه میکنند و از جمله ناشایسته زبان را دور دارند و پیوده نگویند و از ناگفتنی توبه کنند - دیگر آنست که تجدید و صون کنند و دو شکر اند بگذارند و مقابله قبله بنشینند و بگوید الهی زبان را از بگفتن توبه بخش و جز ذکر خویش دیگر از زبان من دور دار بعد از آن بهرین محل فرمود که اے درویش

در رساله شیخ الاسلام خواجه حسین الحق والشرع والدین قدس المدسره الغریز نوشته
 ویده ام که چون صبح صادق بدم پس هفت اندام زبان حال پیش زبان فریاد کند که اے
 زبان اگر تو خود را نگاه دشتی ماهمه سلامت ماندم و اگر خود را نگاه ندشتی ماهمه هلاک شدیم -
 بعد از آن بر لفظ مبارک راند که اے درویش شیخ الاسلام خواجه عثمان بارونی قدس المد
 سره الغریز در رساله خود آورده است که در هر اعضائے آدمی شهوتی و هوا ایست هر یک سبب
 حجاب وقت آدمی شود پس تا آن زمان که از شهوتها و هواها توبه نکند و اعضا را طهارت ندهد طهارت
 و کلام مقام تو امر سید پس اے درویش اول اعضائے چشم است که در شهوت بینائی نهاده -
 دوم دست که صفت گرفتن درو نهاده اند سوم گوش است که صفت شنیدن در دست -
 چهارم بینی که صفت بوئیدن در دست - پنجم کام که صفت چشیدن در دست - ششم
 زبان که صفت گفتن در دست هفتم تن که صفت سوون در دست هشتم بوش که در دست
 صفت اندیشیدن نیک و بد در دست بعد از آن همدین محل فرمود که اے درویش
 توبه بهتر آن است که آدمی پیش از هر گ توبه کند چنانچه در حدیث رسول الصلی الله علیه
 آله است عجلو بالصلاه قبل الفوت و عجلو بالتوبه قبل الموت یعنی شتابی کنید در نماز
 پیش از آنکه فوت نشه است و شتابی کنید در توبه پیش از آنکه وقت مرگ شما بر سید
 است بعد از آن بر لفظ مبارک راند که این کس ایسا باید که فرصت امروز را غنیمت شمرد
 و الله اعلم فدا این قدر فرصت یا بد یا نیاید چنانچه شیخ الاسلام خواجه قطب الدین قدس المد
 سره الغریز می فرماید

دلا امروز کارے کن که فردا سنگاری	بر بها بیشتر کردی ناشدین زندانی
چو عقبی راه بنماید در الصاف کشاید	مباد این ند آید برو مارا نمی شای
بیار از دیدگان بدان چو بی از گنگان	نکردی کار بر شیان اگر مجنون و شیالی
گناهانم پیوسته دلم در گریه رفت	بگوای قطب دل خسته چادره نمے آئی

تو وصف گنگاران بانی عاجز و حیران
 بترس اے آخر نادان از ان فصاح و سوانی
 چو گردی شاه ترکستان ترا صد قصر و صد بیتان
 بود جائے تو گورستان تباریکی و تنهایی
 همین که خواجه بنده نواز دین خواند تمام کرد و درون حجره مشغول شد بنده و خلق باز گشت
 الحمد لله علی ذلک
 مجلس سوم - در بیان مشغول شدن افتاده بود دولت پائے بوس حاصل شد -
 مولانا زین الدین خواهرزاده و مولانا منہاج الدین و غریزان دیگر حاضر بودند خدمت بر لفظ
 مبارک ماند که اے درویش طالب حق سبحانه تعالی را می باید که شب و روز مشغول حق باشد
 بهر حال که باشد از مشغولی حق غافل نباشد زیرا که در مہای حیات را درین قالب فانی حق تعالی
 شمار نهاده است چنانچه بزرگ میفرماید غافل را ضعیف و نفس یک نفس مباحش به شاید همین نفس
 نفس و البین بود و نفس واری بکوش بعد از آن همدین محل فرمود که اے درویش
 شنیدام از زبان دربار سلطان المشائخ نظام الحق والشرع والدین قدس المدسره الغریز
 که بر لے مشغولی هفت وقت است سه در روز چهار در شب و روز از یاد او تا اشراق تا چاشت
 و بعد از آن نماز دیگر تا نماز شام و در شب از نماز شام تا عشا از وقت عشا تا وقت تهجد تا
 وقت صبح کاذب تا وقت صبح صادق بعد از آن فرمودند که در محبوبا العاشقین بنشیند و بیدار
 که مشغول فارغ آنرا گویند که ظاهر و باطن مشغول بحق باشد و از دهن حق فارغ بود چنانچه بزرگ
 میفرماید در زبان هندی گفته است

یہ جی پون کر رہوں لے ساجن کنہہ تانہ	سہ برس کی گویہ سون کسے کھیا دن تانہ
بعد از آن همدین محل فرمود بر لفظ مبارک راند که اے درویش شیخ الاسلام خواجه ابو یوسف	
چشتی قدس المدسره الغریز در رساله می نویسد که ملازمت پنج چیز می باید کرد تا صفائی	
اندرون حاصل آید اول مساک دوم کلام المد خواندن اگر نتواند سوره اخلاص بخواند که	
خوانده شود سوم ملازمت صوم اگر نتواند ایام بیض را روزه دارد و چهارم استقبال قبله نشیند	

پنجم با وضو بودن بعد از آن سخن در بیان عالم افتاده که چهار عالم را گویند بر لفظ مبارک
 راند که اے درویش در راه سلوک هر روزی که جز این چهار عالم نداند خود درویش
 نیست دروغ درویش میگوید می گویند بلکه خرقه پوشیدن و ارفاشاید که پوش بعد از آن
 فرمود که در او را شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین ذکر یا قدس المدره الغیز نوشته دیده ام
 که از آن چهار عالم یکی ناسوت است دوم ملکوت سوم جبروت چهارم لاهوت بعد از آن
 هر یک را شرح داد و بیان فرمود که عالم ناسوت حیوانات است و فعل این از احساس خمس
 است چنانچه خوردن و آشامیدن و بوسیدن و دیدن و شنیدن چون سالک یا صفت
 و مجاهده ازین عالم بگذرد و ازین همه صفات بعالم دوم برسد که آنرا عالم ملکوت گویند
 پس عالم ملکوت عالم فرشتگان است و فعل این تسبیح و تهلیل و قیام و رکوع و سجود است
 چون سالک ازین عالم بگذرد بعالم سوم رسد که آنرا عالم جبروت خوانند و این عالم روح است
 و فعل این صفات حمیده است چون شوق و ذوق و محبت و اشتیاق و طلب و وجود
 سکرو سهو و مجود و محو چون ازین صفات بگذرد بعالم چهارم رسد که آنرا لاهوت گویند و
 این عالم بی نشان است چون سالک اینجا رسد از خود برید و این را لامکان گویند اینجا
 نگفتگو است نه جستجو قوله تعالی ان الی ربک المنتهی بعد از آن بر لفظ مبارک راند
 که اے درویش عالم ناسوت صفت نفس است و عالم ملکوت صفت دل و عالم جبروت
 صفت روح است و عالم لاهوت صفت نظر رحمان است پس هر یک را ازین صفات
 در خور او و صفت نفس میل او و برین جهان است جائے شیطان است و صفت دل
 میل بهشت جاودان و صفت روح طلب رحمان است و اسرار نهان و هر که متابعت نفس
 کند در جهنم افتاده است و هر که متابعت دل کند او در دارنیم کند و هر که متابعت روح کند
 در جوار خداوند قدیم افتد بعد از آن مناسب این حال رباعی شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین
 سهروردی قدس المدره الغیز بر زبان مبارک راند

رباعی	گر در رفوتی روزه مهیا نارسد	و در رد دل روزه بهشت و ارسد
	و در ره جانان روزه جانان خواهی	قصه چکنم که حاصل است دیدار است

همین که خواجہ بندہ نوازین خواند تمام کرده در نماز نشست بندہ و خلق بازگشت الحمر علیہ السلام
 مجلس چهارم - سخن در بیان فرض دائمی و بیان و ذکر خفی و جلی و ماهیت
 آن افتاده دولت پابوس حاصل شد مولانا بدر الدین و مولانا مہراج الدین و میران سید محمد
 و عزیزان و دیگر همه محض حاضر بودند بر لفظ مبارک راند که اے درویش سالک راه حق تعالی
 را می باید دانست که حیات آنست که در یاد حق سبحانہ تعالی بگذرد و غیر این مات بعد از آن
 فرمود که حدیث خواجہ عالم صلعم آمده است کل نفس یخرج بغیر ذکر الله فهو میت -
 یعنی هر دم که بیرون می آید و فرو نشیند اگر در آن دم سالک در یاد حق جل و علا نباشد
 پس در آن دم تمام مات است و حیات آنست که در یاد حق گذرد چنانچه بزرگی میفرماید
 زندگانی نتوان گفت حیاتی که مر است

زنده آنست که یادوست حیاتی دارد

بعد از آن بهرین محل فرمود بر لفظ مبارک راند که اے درویش چون پس چنین است
 که از یاد حق سبحانہ تعالی غافل نباشد و هر جا که باشد در یاد حق باشد چنانچه فرمان میشود
 قال الله تعالی فاذا کوا لم تبقا و تعودوا علی جہنم یعنی یاد کنید خداے تعالی را در حالت
 ایستادن و نشستن و حالت غلظیدن پس اے درویش فرمان این چنین میشود که شب و روز
 دمدم در یاد حق باشی و هیچ دے بی یاد حق نگذاری بعد از آن مناسب اینجا این بیت
 بر لفظ مبارک راند

خوش وقت آن کسان که همه روز تا به شب	تسبیح ورد شانست همه دست و دست
-------------------------------------	-------------------------------

بعد از آن - بهرین محل بر لفظ مبارک راند که اے درویش این چنین یاد و اصل نعم الغرض
 باشد و دائم الغرض آنرا گویند که نفسی که بیرون می آید سالک را باید که ذکر لا اله الا الله محمد و آله
 ملازمت در حدیث آمده است من لم یؤد الغرض الدائم من یقبل الله فرض الوقت یعنی

هر که فرض دائم ادا نکند حق تعالی هرگز قبول نکند فرض وقتی اورا و این چهار فرض وقتی اند چنانچه نماز و روزه و حج و زکوة و این بنیم فرض لا اله الا الله محمد رسول الله فرض دائمی است پس سالک راه حق سبحانه تعالی را باید که ازین چنین دائم فرض غافل نباشد چنانچه شیخ الاسلام خواجه مودود چشتی میفرماید

مزن بے یاد مولایک نفس را اگر در صومعه یا در کشتی

پس هر نفسی که بر آید و فرو نشیند اینکس را باید که بیدارمان حال فاکر باشد تا از ملاذمت ذکر دل اصلاح یابد چنانچه در حدیث آمده است کل شیء مصقله و مصقله القلب ذکر الله تعالی است بعد از آن بهرین محل فرمود که اے درویش بعضی درویشان هستند که زبان ایشان سالک باشد و دل محض مشغول دارد و چنانچه بگوش خود شوند بعد از آن فرمود که اے درویش شنیده ام از زبان دربار سلطان المشایخ شیخ نظام الحق والدین قدس الله سره الغیر میفرماید که ذکر و انواع است یکے حقی دوم جلی فاما سالک راضی باید که از ابتدائے حاصل بذکر جلی مشغول باشد بعد از آن بذکر حقی و ذکر جلی بر زبان دارد باید که در گفتن ذکر زبان ملاذمت نماید تا از کثرت ذکر جلی ذکر حقی حاصل شود و ذکر جلی بدین طریق گوید اول سه بار لا اله الا الله بگوید چهار بار محمد رسول الله بگوید و باز پنج بار لا اله الا الله بگوید ششم بار محمد رسول الله بگوید باز هفت بار لا اله الا الله بگوید هفتم بار محمد رسول الله بعد از آن فرمود که در وقت گفتن ذکر هر دو دست خود را بر هر دو زانو نهاده و بگوید لا اله الا الله و در حالت گفتن سر بجهت باند در آن حالت از جانب چپ راست برود و هم چنین تصور کند که هر چه جز حق است بیرون کردیم چنانچه بزرگے میفرماید

تا بجاریب لایزگی از سر سر لا اله الا الله بعد از آن سر از جانب راست بجانب چپ برود و بگوید لا اله الا الله و در حالت لا اله الا الله گفتن هم چنین تصور کند که نیست هیچ موجودی که حق جل و علا بعد از آن بذکر اسم الله مشغول شود و ذکر اسم الله بجدی بگوید که آواز

است
لا اله الا الله

ذکر اسم الله بگوش خود بشنود اینجا ذکر تمام شد فاما طریق حقی آن هست چنانچه حضرت شیخ شیعخ العالم خواجه فرید الحق والدین قدس الله سره الغیر فرمایش آورده است و اینک نفس را حبس کند یعنی دم را به بند قاصد که تنگی نفس رسد و در دم فکر باشد چون کار از تنگی نفس بگذرد و طاقت بشری بخوشد پس از چنین اشغال دل مصفا شود تنگی نفس سخت ترست از آتش تنگی نفس که گرد بر گرد داشت بگذرد و آنچه که در وقت که گرد بر گرد باشد برود و دل پاک و صاف شود بعد از آن فرمود که این راه کم خوردن و در شب بیدار بودن است که بر کم خوردن دست زدن نان خشک بخورد و بنده التماس کرد چه مقدار باید خورد که در حدیث آمده است یعنی اساک تعلیل الطعام یعنی سالک را باید که میانہ خورد و چنانچه بخورد که آروغ آید و دیگر آنکه اگر شتهایکمان است در خورد و دیگر چنان بخورد که کاهلی برود یعنی میانہ خورد -

بعد از آن فرمود که در حدیث آمده است ان حکمة فی القلب الجامع و لو کان کافر الا سیما اهل الایمان یعنی بدستی که حکمت هر آینه در دل گرفته است اگر چه کافر بود و خاصه اهل ایمان بعد از آن بر لفظ مبارک راند که اے درویش سالک راضی باید که بیشتر احوال صائم باشد که فضیلت صوم بسیار است بعد از آن بهرین محل فرمود که شیخ الاسلام شیخ شیعخ العالم فرید الحق والدین قدس الله سره الغیر میفرماید که سالک راضی باید دانست که تا تزکیه و تصفیه و تجلیه نکند هرگز بمقام نرسد و جواهر درویشی پیدا نشود زیرا که این حصول از برای سه مرتبه است یکے شریعت دوم طریقت سوم حقیقت پس حصول شریعت در تزکیه نفس است بکم خوردن و فاقل بسیار گذاردن خاصه در شب و حصول طریقت در تصفیه دل است در نماز گذاردن و روزه داشتن و دمبدم بذکر جلی مشغول بودن حصول حقیقت در تجلیه روح است بداشتن روزه حقی و جلی طے و دمبدم بذکر حقی ملاذمت نمودن بعد از آن بر لفظ مبارک راند که اے درویش چون تجلیه روح حاصل شد پس مهمل شدن تجلیه روح آنست که این هفت گوهر که درون گنج دل است روشن شود اول ذکر محمد ص

فصل ششم

ظاهر شود و وصف گوهر ظاهر شدن آنست که از کل وجود موجودات منفرد گردد و بعد از آن گوهر عشق
ظاهر گردد و وصف گوهر دل ظاهر شدن آنست که همه شوق و اشتیاق در او اندوه جیرانی و بنوعی
خود با خواست حق باشد بعد از آن گوهر گوهر محبت پیدا گردد و وصف گوهر محبت ظاهر شدن آن
کردل از محبت غیر خالی باشد و همه احوال رضای حق باشد و بعد پس حق سبحانه تعالی از آن
بنده نیز راضی بود بعد از آن گوهر سر ظاهر گردد و وصف گوهر سر ظاهر شدن آنست که آگاهی
از احوالات از خواست الهی بنده را میسر باشد بعد از آن گوهر روح پیدا شود و وصف گوهر روح
ظاهر شدن آنست که هیچ ساعت از طاعت حق خالی نباشد بعد از آن گوهر معرفت پیدا آید
و وصف گوهر معرفت پیدا شدن آنست که هر پیش خود حق شنود و هر چه گوید حق گوید و هر چه
میرود حق میرود بعد از آن گوهر فقر پیدا می شود و وصف گوهر فقر پیدا شدن آنست که
از کل اشتیاق استغنی باشد بعد از آن هدایت حق پیدا می شود و وصف گوهر هدایت پیدا شدن آنست که
پس در پایان نهایت حقیقت برسد متصف با نور تجلی شود و هنر و هنر عالم را میانه دو انگشت
او حق پیدا کند و او در آن عالم به کمال هم چون و چگونه قدرت حق تماشا کند و آن مقدار که
صفت نصیب اوست در آن دریای غواصی میکند و هر غایب که در قدرت اوست او را
روزی شود و فایده باید که ازین سعادت خود را بی نصیب نگرداند بعد از آن این آیات
که از زبان دربار حضرت سلطان المشائخ بیرون آمده است فرمود -

تو با آن راه نرفته از آن ره نه نموده	در نه این در گهر نه کشوند
بمان در ره دوست باز اگر می خواهی	تو نه چنان شوی که ایشان بودند

همین که خواجہ بندہ نواز این فوائد تمام کرد درون حجب مشغول شد بنده و خلق باز گشت الحمد للہ علی کل
مجلس پنجم در بیان اوقات نماز فرض و نفل و احوال و جز آن افتاده بود و دولت پادشاه
بوس حاصل شد مولانا محمد سادی و مولانا منہاج الدین و مولانا بدر الدین رحمۃ اللہ علیہم
اجمعین و ہمہ عزیزان دیگر حاضر بودند بر لفظ مبارک راند کہ اے درویش نماز کہ بوقت

گذاردہ شود و وصف آن نماز و وصف نیاید بعد از آن فرمود کہ و معلوم است مسعودی نوشته
و دیده ام بروایت امام محمد باقر رحمۃ اللہ علیہم نماز بروقت ادا کرده شود و باید کہ وقت در
گرامیت افتد آن نماز روا نبود بعد از آن ہمدین محل فرمود کہ اے درویش در حجب المسلمین
نہشتہ دیدہ ام نمازے کہ بوقت گذاردہ شود آن مقبرہ قبول است و قہتہاے نماز فرض آنست
کہ اول فجر از صبح صادق تا طلوع آفتاب و وقت ظہر از گذشتن آفتاب تا رسیدن سایہ
و چند سواے سایہ اصلی و گذشتن وقت عصر و خروج وقت ظہر تا غروب آفتاب و اول
وقت مغرب و خروج وقت عصر و آخر وقت از فرو شدن شفق و آن سپیدی کہ بعد از
سرخی بود بعد از آن ہمدین محل فرمود کہ بقول امام شافعی و امام ابو یوسف رحمۃ اللہ علیہما
وقت مغرب این مقدار کہ وضو ساز و پنج رکعت نماز گذارد و وقت عشا و وقت و تراغاب شدن
شفق مذکور تا طلوع صبح صادق بعد از آن ہمدین محل فرمود کہ اے درویش شنیدہ ام
از زبان دربار سلطان المشائخ حضرت شیخ نظام الحق والدین قدس اللہ سرہ العزیز کہ آنچه
از رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم گذاردہ است آن بر نہ طریق است یکے تعلق بوقت
دار و دوم تعلق بسبب دار و سوم نماز یکے تعلق بہ وقت دار و نہ سبب اما نماز یکے ہر روزہ
است آن این است پنج فرضہ است و نہ نفل یکے نماز چاشت و دومی ہشت رکعت اوامین
است بعد از شام اگر ہشت رکعت گذاردن نہ نماز شش رکعت بسہ سلام گذارد پس
ہر روز را نمازے آمدہ است کہ حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم دغدہ گذاردہ است
اما نماز یکے در ہر سال است آن چہ نماز است و نماز عیدین یکے نماز تراویح یکے نماز شب برات
بعد از آن بر لفظ مبارک راند کہ اے درویش این ہمہ نمازہا کہ گفتہ شد تعلق بوقت دارد
اما نماز یکے تعلق بسبب دارد و آن دو نماز است یکے ہستقادوم نماز کسوف و خسوف اما نماز یکے
تعلق نہ بوقت دارد نہ بسبب آن نماز تسبیح است ہر وقت کہ خواہ گذارد بعد از آن
فرمود کہ اے درویش ہر کہ خواہد کہ شکر جان در عمل آرد پس بدین ترتیب ملازمت نماید -

نگاراندیدی بعد از آن همدین محل فرمود که اے درویش مناجح پیشین چنین کرده افتاد
 قرب رسیده اند اگر قبض آتی منزل غوغا نماید و اجتهاد چنین کرده اند سه
 گریز و دو بیتین باید اجتهاد باید کرد نامکان بخش خواهی خواند هم ازینا سو باید کرد
 چون نه اجد بنده نواز این خواند حقائق تمام کرد نماز بیست بنده و خلق باز گشت
 الحمد لله علی ذلک +

جلسه ششم - سخن در بیان تلاوت قرآن افتاده بود دولت پاپوس حاصل شد
 و عزیزان اهل سلوک حاضر بودند بر لفظ مبارک را نکرده اے درویش تلاوت قرآن بهتر
 و قاضیتر از جمله عبادتهاست در دنیا و آخرت و هر چه در آنهاست پس اے درویش
 چون عبادت قاضیتر از خواندن قرآن نیست مردم را باید که از چنین نعمت فائز نباشند خود
 بی نصیب نگرداند بعد از آن همدین محل فرمود که در سال حجۃ الاسلام میفرمود
 که در مدلی که قرآن خود آید اهل از مصیبت و هوا پاک گردد بعد از آن بر لفظ مبارک
 را نکرده اے درویش شنیده ام از زبان دربار حضرت سلطان الشایخ شیخ نظام الحق الدین
 قدس الله سره العزیز که در تلاوت قرآن دو مقصد است یکی که چشم یعنی روشنائی چشم
 گشاید کم نشود و هرگز در دند کند و دوم هر وقت که تلاوت کند ثواب طاعت هزار ساله در نامه
 اعمال او ثبت کند چنان قدر بدی از نامه سیاه او پاک کند بعد از آن فرمود اے
 درویش در مصباح الارواح نبشته دیده ام چون حافظ قرآن نقل میکند جان او در
 قندیل نور میزند و از مزدیک و هزار بار با نوار تحلی او را نصب میکند بعد از آن
 همدین محل فرمود که اے درویش خود را قیامت آماد صد تنافذ کلام الله در پشت
 تعصیم هرگز در لغری را علمده علمده تجلی میشود چنانچه می آید که در ذره قیامت جمله
 انبیا و اولیا و ایشان را یکبارگی تجلی خواهد شد همدین محل دعا گوے التماس کرد که اگر
 یاد گرفتن میسر نشود ناظر چگونه باشد بر لفظ مبارک را نکرده اے درویش در آن دیده راضی شد

هر چقدر که در نظر او افتاد طاعت صد ساله را در نامه اعمال او بنویسند بعد از آن همدین
 محل فرمود که در مدلی اسالکین نوشته دیده ام هر که خواهد که حافظ روزی شود باید که سوره
 رصف را طاعت نماید حق سبحانه تعالی از برکت سوره یوسف او را حافظ روزی کند بعد
 از آن فرمود که نقل است از شیخ الاسلام شیخ سعید الحق و الشرح والدین که شیخ الاسلام
 و اجد ابو یوسف چشتی رحمه الله علیه را قرآن یاد نمود ازین سبب خاطر مترو بود و شب
 و شبها خواب عالم حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم را در خواب دید رسول علیه السلام
 فرمود که چرا تسبیح است گفت یا رسول الله سبب یاد گرفتن قرآن که مرا حفظ قرآن نصیب شود
 رسول خدا فرمود که هر روز سوره یوسف بخوان تا ترا حفظ روزی شود شیخ الاسلام فرمود
 ابو یوسف چشتی قدس سره گفت که چون من بیدار شدم بر حکم فرموده اشارت آن سرایه دنیا
 و آخرت سوره یوسف را ملازمت نمودم از فضل سبحانه تعالی بعد از چند روز مرا تمام
 قرآن حفظ شد آخر هر چنان شدم که هر روز پنج ختم میکردم بعد از آن در کار مشغول
 شدم بعد فرمود اے درویش شیخ الاسلام قطب الحق والدین قدس الله سره العزیز
 در مبدا مال قرآن یاد نمود و برین سبب خاطر مترو بود گفت شیخ سبب از شبها رسول خدا
 را در خواب دیدم و دیده خود را در پاسه ببالون نهادم و گفتم خواهی دارم اگر زمان شود
 عرض کنم فرمود که بگو گفتم که مرا قرآن حفظ شود رسول خدا فرمود که ملازمت سوره یوسف
 را یاد گیر تا قرآن یاد شود شیخ الاسلام خواجه قطب الدین نصیر اوضی قدس الله سره العزیز
 گفت چنان بیدار گشتم سوره یوسف ملازمت نمودم از برکت خواندن سوره نکر تمام
 قرآن حفظ شد بعد از آن فرمود که اے درویش هر که خواهد که مرا قرآن روزی شود
 باید که سوره یوسف را ملازمت نماید تا از برکت خواندن و یاد گرفتن سوره یوسف حفظ قرآن
 نصیب او شود همدین که خواهد بنده نواز این خواند تمام کرد درون حمزه مشغول شد بنده
 و خلق باز گشت الحمد لله علی ذلک +

مجلس بیستم - سخن در بیان محبت انصافه بود و چنان دولت پائے بس حاصل شد -
مولانا بدالدین و مولانا تاج الدین و مولانا سامی و میران سید محمد و غیران همه خدمت
سایک حاضر بودند بر لفظ مبارک راند که اے درویش هرگز محبت حق تعالی است او را با محبت
غیر چه کار زیرا که در دل که محبت حق تعالی در آید در آن دل محبت غیر چگونه تواند که ماند +
بعد از آن همدین محل فرمود که اے درویش در ایس الارواح نبشت دیدم که وقتی
بزرگی در عالم سکر بود در آن حالت بر زبان خود راند که ایس لی سواک خلد الاطالی بغیرک راغب
یعنی نیست مرا بغیر تو نصیب و نیست دل من ماکل بسویکس جز تو بعد از آن همدین محل فرمود
که ای درویش مقام محبت از همه مقام بالاتر است و لائق این مقام کسی باشد که از کل مرادات
فانی شود و بجز طلب حق تعالی او را شوری نباشد بعد از آن فرمود که ای درویش شنیده ام
از زبان حضرت سلطان المشایخ شیخ نظام الحق و الشرح والدین قدس سره که محبت بر دو نوع
است یکی محبت ذات است دوم محبت صفات محبت ذات از موهب است و محبت صفات
از کسب است و هر چه از موهب است کسب حاصل شده را بدان تعلق نیست و هر چه از
کسب است طریق اکتساب است بعد از آن همدین محل فرمود که در اسرار العارفین
نوشته دیده ام که بنده ای چون در محبت ملازمست مانند پس چهار چیز پیش او بیندگی خلق آدم دنیا
سوم نفس چهارم شیطان پس طریق دفع خلق عول است و دفع دنیا قاعت است و طریقی
نفس و شیطان التباکرون و مبدم با حق تعالی است چنان که این هر دو دشمن قدیم اند
طالب را از محبت حق جل و علا در محبت غیر اندازند بعد از آن فرمود که ای درویش در
مونس الارواح نوشته دیده ام که بزرگی خواجہ حسن بصری را پرسید که مقام محبت کی رسیدی
گفت در سه روز بعد از ادوات اول روز ترک دنیا و خلق کردم روز دوم ترک عیبی و ناپسندید
کردم روز سوم در مقام محبت رسیدم چون این سخن را پیش را بید بصری رسانید گفت رسید
و بوی کرده رسید گفت مرا طلب حق محبت گرفت اول قدم خود را با ختم و بقدم دوم مقبی را
و آنچه در دست انداختم و بقدم سوم مقام محبت رسیدم بعد از آن بر لفظ مبارک راند که

ای درویش محبت خاص آن باشد که بشکر کنی آنرا که دوست میداری بر اے کسی که او را دوست
میداری برای کسی چنانچه بهتر از ایسم از بر اے دوستی حق پس را قربان میکرد و فرمان آمد که ای
ایم ایسم از بر اے دوستی ناما جی پس خود را قربان کن که بر اے خدای او گویندی از بهشت
رستاده ام او را قربان کن و پس خود را بگذارد بعد از آن خواجہ بنده نواز چشم پر آب کرد و پای
بی بگریست چون بهوش آمد فرمود که ای درویش صادق در محبت کسی است اگر او را زده فرود
کنند یا در آتش بسوزند او را باید که در آن حال ثابت باشد و اگر چنین نبود در سلوک محبت ثابت
نم بود بعد از آن بر لفظ مبارک راند که در دلیل العاشقین می نویسد که چون خواجہ منصور طایف
را بر سر بازار آوردند فرمان شد که بر او کنند خود در قص کنان بر سر دار آمد و روی سوی خلق
کرد و گفت محبت و عشق باری دور کعت نماز است و وضوی آن درست نبود مگر بخون خود
و آن بر سر دار است رکعتانی فی الشوق الوضوء لا بد منه بعد از آن خواجہ شبلی از سوال کرد
که کمالیت در محبت چیست گفت آنکه دست و پای بر بند و بردار کنند و از سر صدق سرخون
از برای محبوب سرخ کنند در اول روز یکشتن او دم زنند و دوم روز بسوزند و سوم روز فاشتر
او را در آب روان اندازند هر که او روز محبت چنین صادق بود لائق مقام محبت باشد بهرین
محل خواجہ بنده نواز چشم پر آب کرد و بهای بگریست و گفت نعره بزد و میفناد و بهوش شد
در صدق محبت خواجہ مرحمت فرمود که نه از رحمت بر او که در عشق و محبت دوست ثابت قدم رفت
بعد از آن بر لفظ مبارک راند که این رباعی از زبان مکرر سلطان المشایخ شیخ نظام الحق و
الشرح والدین قدس سره العیز بنشیده ام رباعی
آنروز بگو که تو نیز از شوم بیابا دگری درین جهان یا فرم که اگر بر سر تو مراد کنند خود قص کنان بر سر آن از شوم
محل این حکایت فرمود که وقتی در مصر یکی دیوانه بود در گردن طوق و زنجیر بود و دست و پا بسته
بند در پایی مرد و در رستان نشسته چون شیخ الاسلام ابوعلی فارمدی رحمة الله علیه در میان
بگذشت باو گفت که ای مرد خدا بیای چون این سخن را بغضید پیش او رفت و نگاه کرد و دیوانه
گفت چون اشب مشغول خوی یک پیغام من با دوست بگو و آن این است اگر گناه من

این بود که یکبار گفتم که ترا دوست میدارم طوق و زنجیر در گردنم کردی و دستگیر و تخت در دست
تخته بند و پای بجز وصال تو اگر بلاست بهفت آسمان و زمین و حقوق بسیاری و در گردنم اندازی
در جلوه جهان دستگیر و تخته بند کنی محال است که سرمه از محبت تو کم کنی تا کم چون خواهم
بنده نواز درین حرف رسید چشم پر آب کرد و بهای گریست بعد از آن بهرین محل حکایت
فرمود که وقتی بزرگی در میان میرفت آنجا دید در تابستان میان روز و مرد و بالائی سنگ
پای برهنه پستاده و سنگ گرم شد آن مرد پای برهنه و دیده اندید هر دو پستاده حیران ماند آن
بزرگ با خود گفت که نهی استغراق در محبت و دوست چون پیش آن مرد رفت چشم خود بر پشت پای
او مال نگاه در رویش بخود آمد دست فرود کرد بر روی آن بزرگ نهاد و گفت که عزیز بسند کن که
دوست نیاید که من این قدر بانو در گفتگوی شده مبادا او در غیبت آید و فلان برون گذارد مرا بخاری سخن
گفت و باز در عالم اندام بعد از آن بهرین محل خوابیده بنده نواز فرمود که ای درویش محبت و دوست
بیو که دوست است هر چه محبت قوی بود چنانچه محبت قوی شود بعد از آن سخن در عالم تیر اند
بر لفظ مبارک ماند که ای درویش عالم تیر بزرگ است و دین عالم کسی در آید که از آن عالم
نصیب است بعد از آن که ای درویش هر کسی را که در عالم تیر مبتلا کرده اند و همه وقت تیر
و درویش و در آفرینش قدرت حق بود اگر پستاده است در دهم دوست است اگر نشسته است
در خیال او است و اگر غلطیده است در تماشای قدرت و عظمت دوست است و اگر بیدار است
گرچه چاب عظمت دوست بعد از آن چون خوابیده بنده نواز بهرین حرف رسید چشم پر آب کرد و این
بر باقی مناسب حال فرمود ۴

عاشق چه هوای دوست در پیش بود	و زیاده محبت خویشش پیش بود
فرمان که همه بخیر حیران باشند ۴	تا کم تو در دین سبب در پیش بود

بعد از آن بهرین محل بر لفظ مبارک ماند که ای درویش چون اولی تیر نواز با خود گذارد
بر جلوه نماز قرار کردند تا آفتاب بر آید مقصود ایشان و روان باشد که در نظر دوست قبول آمد
بعد از آن فرمود که ای درویش در دلیل العارفین بیند بسند که وقتی بزرگی در عالم سکون

ایستاده و دیده در سپاه داشتند و حیران ماند در حالت نظر آن عرض از کسی و کسی از عرض پرسید
که کیف حالک آن بزرگ چون این معاینه بریده نمره نبرد و بیفتاد و در پیش شد چون پیش آمد
مردی حاضر بود در آن حالت عرض کرد که یا شیخ این چه حالت است و چندین ترس چیست گفت
ای عزیز حیرانی در معامله تیر است این زبان در عالم سکون چه دیدم که عرض از کسی و کسی از عرض
حوال میکند کیف حالک پس ای عزیز دانستم که هر چه در آفرینش حق سبحان تعالی است از عرض
تا بهر ترس همه در اوصاف حق تیر اند و در پیش و در عالم تیر افتاده اند این سبب در لوزه
افتاد و هر چه خوابیده بنده نواز این حرف رسید چشم پر آب کرد و فرمود که ای درویش حیرانی در
معامله تیر است بعده این بیت حضرت خواجه نظامی بر لفظ مبارک ماند ۴

نظامی این چه اسرار است که ظاهر عیان کردی به کسی ترس بجهان زبان و در کش زبان در کش
چون خوابید این بیان تمام کرد بنده رومی بر زمین آورده التماس کرد که قول شیخ الاسلام
حضرت خواجه سعید الدین قس سره العزیز را بفرماید است اگر فرمان شود خوانم فرمود بخوان ۴

از طمع دل زد علم یکم بعد از خساره	فره زده بستیم در پرده انوار او
با آنکه ذات تمام هر یک هزاران دیده شد	یکه فره چشم شد از پر تو خسار او
خشن و جلوه گر طاقت ندارد چشم هر	از دیده دل کن نظر تا بنگری دیدار او
بگزار کوی آب و گل در آنقدر طمان دل	با سری خود تسلیمی هم از اسرار او
اغبهار حسن دلبری می بین هر میگری	پیدا است در هر نظری آن حسن انظار او
خواجگ کند در خود نظر اندیشه سازد از بشر	بازش کشد بر روزی هر چه از انکار او
پر شد جهان یکسر از شد نیکی و نظر از او	مومن از کافران و در قید نور و ناز او
ترس او شایسته تافت بهر عیال پست	زلفه تیر هم تافت آن حلقه ز ناز او
سکین چنین در یک غزل خواند از لعل	بست و کلام لم یزل در کسوت گفتار او

چون دعا گوئی این غزل بر خواند خواجه بنده نواز ای بای گریست و فرمود که ای درویش کوی مبارک
در سیاه ستمنا فرمود باز دانی چه خاص و کلاه چهار ترکی بنده عطا فرمود و الحمد لله علی ذلک بیت

شکرت از هزار دینار دهند با شیخ کلیم هر که ابر دهند بعد از آن بر لفظ مبارک راند که ای درویش
بدا که حق سبحان تعالی بر دل دانا و مینا است هر چه بینی ظهور است بهین که خواجہ بنده نواز این
فرمان تمام کرد و باز نماز بیست بنده و خلق باز گشت الحمد لله علی ذلک

مجلس هشتم در بیان سماع و جزآن افتاده دولت پانچویں حاصل شد و لانا محمد سادگی
و مولانا محمد قیام الدین و مولانا بدر الدین صاحب حاضر وقت بودند عزیزان دیگر همه خدمت
مبارک بودند بر لفظ مبارک راند که ای درویش مشنیده ام از زبان دربار حضرت سلطان الشیخ
شیخ نظام الحق و الشریع والدین قدس السد سه العزیز که سماع بر چه طریق است یکی حلال دوم
حرام سوم مکروه چهارم مباح بعد هر یکی را شرح دلو دیان فرمود که اگر صاحب وجد اول بسوی
حق تعالی بیشتر با خدا ن مباح است اگر بطرف مجاز با خدا ن مکروه باشد اگر کلی دل به جانب
حق با خدا ن حلال است اگر کلی دل بطرف مجاز با خدا ن حرام است بعد از آن بعدین
محل فرمود که ای درویش صوتی که موزون است چرا حرام باشد شیخ الاسلام خواجہ معین الحق و
الشریع والدین قدس السد سه العزیز در باب سماع فرموده اند که سماع یکی از اسرار ربانی حق است
چنانچه میفرماید الذین یستمعون القول فی حیوة انفسهم الذین یذکر الله و انک
هم اکو الالباب چون خصلت های حیوانی که در ذات تمام عالم است از ذات او مبدل گردد و خصلت های
انسانی در دل اوستولی شود عشق غالب آید و هیبت بجهان از فرمان اسرار باطن را کشف گرداند
چون اسرار باطن مکاشفه شود بدان ذوق در قفس آید چنانچه زندگی میفرماید سه

اگر عروس سیرش مراد وی نماید
لاجرم طافوس دل در قفس آید
مناسب این حال پندوی فرموده بهاک نهانی ساسان بیدار بهایا بهی تا چون سوز چشمت گریا
بعد از آن فرمود که ای درویش در صحیح بخاری مسطور است که جاری پیش ام المومنین عائشه بود
رضی الله عنها داف میزد و سرود میکرد امیر المومنین ابو بکر صدیق رضی الله عنه منع کرد رسول
فرمود ای ابو بکر ایشانرا بگذارد که هر قومی را عهد است بعد از آن فرمود که در عوارف نوشت
دیده ام که عائشه رضی الله عنها گفت که وقتی نزد من سرودی کرد رسول خدا در آمد بر حال خود

اسعد کل
سماع
رضی نرانی

آز سرود فرمود امیر المومنین عمر رضی الله عنه در آمد وید که رسالت پناه سرود می شنوند و دیگر بنده
عمر رضی الله عنه نیز گریان شد بعد از آن امیر المومنین عثمان و امیر المومنین علی رضی الله عنهما
در آمد همچون سرود شنیدند ایشان گریان شدند بعد از آن چون وقت نماز در آمد بر فراستند
وقت نماز پیشین بود و تسبیح و منکرده نماز گذارند بعد از آن خواجہ بنده نواز بر لفظ مبارک راند
که ای درویش وقتی دانشمندی خدمت حضرت سلطان المشیخ شیخ نظام الحق والدین
قدس السد سه العزیز یاد و گفت که کجا روا باشد که چنگ در باب و عزایم در جمع می نوازند و
سماع در دهند و صوفیان رقص کنند خدمت شیخ فرمود که ای عزیز سماع مطلق حرام نیست و مطلق
حلال نیست حق سبحان تعالی یکی را حلال گردانیده است و یکی را حرام پس بر آن کسی که حرام گردانیده
است او را باید که نشنود و آنکه حلال دانسته است بدان گوشد بعد از آن فرمود که می گوئی
در منع مزایم و غیر ذلک چندین احتیاط آمده است و در منع مزایم بطریق اولی قایم یکی از مقام
افتد و شیخ آمد میا و اگر ازین بهم افتد پس او را چه ماند بعد از آن فرمود که سماع داروی
در مندان است چنانچه راجی در و غلبی دار و میکنند هم چنین برای بادی سماع دارو نیست
و بر قول امام اعظم قدس سره باک نفس نیامده است و روا نیست پس همچنین سماع بر قول امام اعظم
برای پرخان و اهل دردوان مباح است و بیدردان و اهل نفسان و غیره غمخوگان را حرام است
در فریبت و هم طریقت چنانچه شیخ الاسلام حضرت شیخ سعدی شیرازی میفرماید سه

جهان بر سماع است سستی و شور	ولیکن چه بیند در آئینه کور
پریشان شود گل بیاد حسد	نه بیزم که نشکافدش جز تبر

بعد از آن بعدین محل مناسب این حال حکایت فرمود که در اصفهان پادشاهی بود
پنجمی داشت و همان یک پسر بوده آن پسر را بسیار دوست داشتی در شب روزی از پیش
خود نگاه داشتی و یک لوحه از خود دور نه کردی روزی پادشاه اندرون محل رفته بود پسر
فرست یافت در میان راه او از سرود در گوش او رسید نمره نمره از اسب بیتا و خدنگان
دست بدست برده ششده و در خانه آوردند شاهزاده را نعمت پیدا خد هر جا که میری و ملکمی بود

طلب فرمود هر چند که آفتیش گرفته و دیدند معلوم نشد که چه رحمت است چون رحمت نشود چه
گفت همه اهلها و حکما با اتفاق یکدیگر گفتند که رحمت او هیچ معلوم نشد و نه افرا آن پس چنان شد
که شاهزاده طعام آب گداشت و سخن هم گذاشت و پیوسته بود چون بخود باز آمدی همین
سخن گفتی که در آن می سوزد و باز پیوسته شدی و سخن دیگر گفتی چنان شد که شاهزاده در آن سخن
خفت شد و باز رفت او بادشاه فرمود که شکم او پاره کنند و بینند که درون او چه علت بود زیرا که
او چنین گفتی که درون می سوزد و چندین حکما و اطباء را بنیض او دیدند هیچ نیافتند که چه رحمت
دارد از حکم بادشاه هم چنان کردند چون شکم او پاره کردند از شکم او سرخ شک برآمد و طبع طبعیان
و حکیمان را نمودند که آنچه علت است همه با اتفاق گفتند که ما را این علت معلوم نمی شود و در
پیش کتاب طب نیامده است بادشاه چون شاهزاده را دوست میداشت فرمود که آنان سنگ
و دو گلبین بسیار تا از او یادگار بماند هم چنان کردند و از آن سنگ و دو گلبین بیافتند فرمود که یکی
در دست بپوشد بعد از چند روز بادشاه چون طعام شاهزاده را دید از اتم بر داشت و زنی پیش
بادشاه سرود می گفتند بادشاه و ششیدین سرود بود خبر داشت نگین در گدا زاده بگذاشت و خوش
حیران ماند حکیمان و طبیبان آن وقت را طلبیده گفت آنچه اسرار است بگویند گفتند که ای بادشاه
پسر تو عاشق بود ما را نستیم و گزینی فرمودیم که پیش او سرود بگو چند زیرا که این سنگ و شکم او بگذاشتی
او رحمت یافتی ه

خشم تنی که جان بدید از برای یار	اقبال آن سری که شود پایال دوست
---------------------------------	--------------------------------

بادشاه بر آن فرمود که نگین دوم از خزان بسیار داد چون آوردند بادشاه نگین را بر دست نهاده
توالان را فرمود که سماع در دهند چون آوردند بادشاه و خلق در آن نگین نظر کردند از آواز سرود نگین در
گدا آمد و هم در نظر ایشان بگذاشت بعد از آنکه خواجیه بنده نواز فرمود که ای درویش معلوم شد که سماع
داروی در دندان است بعد از آن فرمود که اگر کسی صاحب ذوق است در درویشیت
بیک بیت که از گوینده بشنود او را ذوقی پیدا شود و اگر چه در میان مزامیر باشد اما آنکه
از عالم ذوق خبری ندارد اگر پیش او گویند گان باشد و از هر جنس چنگ بپای مزامیر

باشد چه سود چون از ابل دروغیت پس معلوم شد که این کار تعلق بدو در دونه بمزامیر چون
خواجیه بنده نواز این حکایت تمام کرد و می سوی قوال اشاره کرد که عزیزان اندر چیزی بگو چون
اکمال سماع آغاز کرد مولانا محمد سادی و مولانا بدر الدین رحمت الله علیه هر دو برخاستند و
در رقص شدند از نواز پیشین تا نواز دیگر در رقص بودند و تصبیه این بود که گویند گان می گفتند
عشق در پرده می نوازند عاقل عاشق کو که بشنود آواز به هر فصل نغمه دیگر سازد به هر زمان نغمه دیگر آغاز
هم عالم صدای نواز است که کشید این چنین صدای دراز به راز او از جیان بیرون افتاد و خود صدای
نگاه داد و باز به سر او بر زبان هر روز به خود تو بشت که من نیم نواز به چون سماع فرو شد وقت
نواز دیگر بود تجدید و مشغول کردند و نواز بگذاردند بعد از آن خواجیه بنده نواز در صحن جلوت نواز بشت
مولانا شهاب الدین و مولانا قیام الدین و عزیزان دیگر همه خدمت حاضر بودند کمال قوال سرود
آغاز کرد خدمت خواجیه در رقص شدند و رقص می کردند دیگر بستند چنانچه حاضران مجلس را از
کرد چون سماع فرو شد همه عزیزان در پای خواجیه افتادند بعد از آن در صحن خانه نشستند
و تصبیه را گویند گان میگفتند این بود ه

غمم کن تو دارم به پیش که گویم	دوای دل درد مند از که جویم
اگر گشت که دم به پیش عشقت	به پیش کس این ماجرا بگویم
بسیار تو باشی ملال از که خواهم	اسیر تو باشم خلاص از که جویم
ز سحر می چه جویم که گویم چه جویم	غمی کن تو دارم به پیش که گویم

از نواز دیگر تا نواز تهجد خواجیه بنده نواز در رقص بود و درین میان چون وقت ناز می آمد مجید بشت
می کردند نواز بجای آوردند احمد سعد علی ذکب بعد از آن خواند در ایام بعضی افتاد بر نغمه بلبل
را ند که ای درویش چون مهر آدم علیه السلام از بهشت به دنیا فرستاد تمام اندام او سیاه
گشت بود چون حق سبحانه تعالی توبه او قبول کرد فرمان شد تا در راه تانج میزد و هم در چهارم
دوازدهم روز در دار و اول روز در چرخ روز نگا داشت ثلث اندام او سفید شد و دوم روز در چرخ
اندام سفید شد سوم روز تمام اندام او ببال آمد بعد از آن بعدین محل فرمود که ای درویش

اگر گشت که
دم به پیش
عشقت

از آن لای

در دلیل العارفين نبشته دیده ام که وقتی بزرگی مردی نزدیک رسول خدا صلی الله علیه و سلم آمد
فرمود که در هر ماه سه روز روزه دار سینزدهم چهاردهم و پانزدهم چنان باشد که تمام سال روزه دار
باشی بعد از آن بهدین محل فرمود که ای درویش شنیده ام از زبان دیوار حضرت
سلطان المشایخ شیخ نظام الحق والشرع والدین قدس السدره العزیز که در او ادب شیخ الاسلام
خواجہ محمد حشمتی قدس السدره العزیز می نویسد که در خبر است از رسول خدا صلی الله علیه و سلم
هر که در هر ماه روزه دار و گویا تمام سال روزه داشته باشد و در روز قیامت آمانا و صدقتا
اورا یا هفتاد و کس از اهل بهشت او شفاعت دهند چون سر از گور برآوردی چون ماه شب چهاردهم
تابان باشد بهمین که خواجہ بنده نواز این فوائد تمام کرد درون حجره مشغول شد بنده و خلق بازگشت
الحمد لله علی ذلک *

مجلس نهم - در بیان فضیلت دادن طعام افتاده بود دولت پای بوس حاصل شد -
مولانا زین الدین و مولانا بدر الدین و مولانا مهناج الدین رحمۃ الله علیهم و عزیزان دیگر همه خدمت
مبارک حاضر بودند بر لفظ مبارک راند که ای درویش طعام دادی اگر سنگان را سیر کردن در نهیب
پسندیده است و هیچ بهتر ازین سعادت نیست که کسی اگر سنگان را سیر گرداند راحت رساند و
دلہای ایشان بدست آرد بعد از آن بهدین محل فرمود که ای درویش وقتی یکی پیش شیخ
الاسلام ابوسعید ابوالخیر رحمۃ الله علیہ آمد و گفت که راه حق پناجند است شیخ گفت بعد از خود
از موجودات راه است بجانب حق سبحانہ تعالی و هیچ راهی نزدیکتر از راحت رسانیدن بہا پاک
مردمان نیست بعد از آن فرمود که در دلیل السالمین نبشته دیده ام که وقتی خواجہ حسن بصری
رحمۃ الله علیہ در رابعہ بصری بر دو یکجا نشسته بودند سخن در سلوک میرفت راجع بصری فرمود
که ای خواجہ کمالیت درین راه چیست خواجہ فرمود بہمین مصلاب آب انداخت و نماز کرد بعد
از آن فرمود که ای رابعہ تو ہم چیزی داری رابعہ مصلاب ہوا انداخت و نماز کرد بعد از آن خواجہ
حسن بصری فرمود کہ ای رابعہ این مثل هست کہ اگر بر آب روی خسی باشی و اگر در ہوا روی کسی
باشی و اگر دل بدست آری کسی باشی بعد از آن بہدین محل فرمود کہ ای درویش وقتی جمع

قلندران بخد مت سلطان المشایخ شیخ نظام الحق والشرع والدین قدس السدره العزیز آمدند
در میان ایشان یکی گفت کہ اسی شیخ مرا از کرم خود کرامت بنما خواجہ ادام السدرہ کا تہ خادم را فرمود
کہ طعام بیار چون خادم طعام پیاد و پیش آن قلندران نہاد آن قلندر نکو را گرفت کہ اسی شیخ
طعام بیاچکنم مرا چیزی کرامت می باید نمود خواجہ ادام السدرہ کا تہم اخلاقی کہ در دست فرمود کہ العزیز
اگر امت بہین طعام است بخور بلکہ ازین کرامت بہتر نیست چون قلندران سخن بشنیدند روی
بر زمین آوردند و طعام بخوردند و رفتند بعد از آن بہدین محل فرمود کہ ای درویش در حجت الاسلام
می نویسد کہ چون یاران بخد مت رسول آمدند می تا چیزی بخوردند می و باز گشتندی بعد از آن
فرمود کہ انس بن مالک روایت است کہ از حضرت رسول خدا سوال نمود کہ ثلث صدقہ بہم فاضل
ست یا صد رکعت نماز تطہیر فرمودند ثانی کہ بدرویش دادی باز سوال کردم کہ حاجت مسلمان
بر آوردن در و آوردن بہتر است یا صد رکعت نماز تطہیر فرمودند حاجت مسلمان بر آوردن
اولی تر بعد از آن فرمود کہ اسی درویش معلوم است کہ چیزی بہتر و فاضلتر ازین نیست
کہ این دلہا بدست آرد راحت رساندن از ہمہ بہتر است بہمین کہ خواجہ بنده نواز این
فوائد تمام کرد و باز بیوست بنده و خلق بازگشت الحمد لله علی ذلک *

مجلس دہم - در بیان ترک دنیا افتاده بود دولت پای بوس حاصل شد عزیزان اہل سلوک
حاضر بودند چنانچہ مولانا مهناج الدین و مولانا قیام الدین و مولانا بدر الدین رحمۃ الله علیہم بر لفظ
مبارک راند کہ اسی درویش راحت در خانه اہل دنیا بیچ نیست اگر راحت است در خانه فقیر است
فیر کہ دنیا بغضہ آہی است بعد از آن فرمود کہ در راه سلوک درویشان را کہ بصیقل
محبت فلک را دنیا را از آئینہ دل پاک کردہ اند و بدگر حق سبحانہ تعالی موانست گیرند و بہستی
غیر از میان بر خیزد و با حق یگانہ شوند و اگر چنین نباشد عاشق کلا بحق نتواند رسید -
بعد از آن بہدین محل فرمود کہ اسی درویش شنیده ام از زبان دربار حضرت سلطان
المشایخ شیخ نظام الحق والشرع والدین قدس السدره العزیز کہ در حدیث رسول خدا
صلی الله علیہ وسلم آمدہ است حب الدنيا راس کل خطیہ و ترک الدنيا راس کل عبادۃ - یعنی

دوستی دنیا سر همه خطا است و ترک دنیا سر همه عبادتهاست بعد از آن فرمود که اسی
 درویش در زاد المحسنین نوشته دیده ام که جمله پیر بهادر خاتمه جمع کردند و کلیدان دوستی
 دنیا کردند و جمله نیکیها در خانه جمع کردند و کلیدان و شمنی دنیا کردند و بعد از آن فرمودند
 که اسی درویش شیخ الاسلام شیخ عبدالستری رحمه الله علیه در ساله خود آورده است
 که هیچ حجابی بزرگ تر میان بندگان و مولا از دنیا نیست زیرا که همان قدر از حق سبحانه تعالی
 باورماند بعد از آن بر لفظ مبارک راند که حکمی بود که سینه چند روز پیش طعام خورد بود چون بر لب آبی رسید آنجا
 برگ را افتاده بود و از اسی چپ و می خورد و بهر آن حال یکی از اهل دنیا بر سر او رسیده از پیر خود پرسید که
 بسیار کرد و گفت اگر تو صحبت سلطان ما اختیار کنی از نیک و بد برگ خوردن برهی حکیم او گفت
 اگر تو بزرگ رزقناعت کنی اینک صحبت و آرزوی دنیا برهی بعد از آن بهرین محل فرمود
 که اسی درویش در راه سلوک آنرا گویند که در دل او جز یاد حق تعالی اندیشه دیگر نباشد و هیچ
 مشغول نشود جز یاد حق تعالی و با اهل دنیا مشغول و نشسته و بر خاست نمکند و سالک راه حق باشد
 دعاگوی روی بر زمین آورد و التماس کرد که این شکسته که فواید چند در ظلم آورده برای فائده خود
 و این بیچاره را چندین بار که کتاب تالیف کند بر لفظ مبارک راند که هیچ بهتر و فاضلتر ازین نیست
 که این کس هر چه از زبان شیخ بشنود بنویسد و خود هم یاد گیرد و فائده این به دیگری هم رساند
 زیرا که شنیده ام از زبان دربار حضرت سلطان المشایخ اولیا قدس سره العزیز که در حدیث
 آمده است اخیر الخیر الخیر المتحدی یعنی بهترین خیر آنست که خود فائده گیرد و بدیگری هم رساند
 تمام شد ملفوظ حضرت سلطان المشایخ شیخ نصیر الحق و الشریع والدین قدس سره العزیز
 تاریخ سیزدهم ماه صفر سنه ۱۰۸۵ هجری نبوی روز پنجشنبه وقت نماز ظهر

و اضحی باو که این کتاب ناد و الوجود مفتاح العاشقین ملفوظات حضرت سراج السالکین نصیر الدین محمود
 چراغ هدایت که از اعظم خلقات حضرت سلطان جهان است تا بهر دنبال طبع نیامده بود بصورت ریز و سی
 بلخ چاپ کرده است کسی بلا اجازت اخذ فرماید بعد از این که بهر طبع محتبانی در این





